

وقت مدرسه و بحث کشف و کشاف!

(نقدی بر ترجمه تفسیر کشاف)

محمد باهر*

[ترجمه] تفسیر کشاف، محمودبن عمر بن محمد زمخشری، ترجمه مسعود انصاری، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۹ ش.

محمودبن عمر بن محمد زمخشری (۴۶۷ - ۵۳۸ هـ) دانشمند پرآوازه‌ای است که در روستای زمخشر خوارزم دیده به جهان گشود و پس از تحصیل مقدمات علوم نزد پدر و دیگر دانشمندان خوارزم به بخارا، خراسان و مرو سفر کرد و پس از مدتی راهی مکه شد و چند سالی را در آنجا سپری کرد - و از همین رو به «جارالله» ملقب شد - و در پایان عمر دوباره به زادگاهش بازگشت و در جرجانیه در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.

جارالله زمخشری آثار بسیاری در علوم گوناگون، از جمله تفسیر، حدیث، کلام، فقه و ادبیات از خود بر جای نهاده است که مهمترین آنها تفسیر کشاف (الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقویل فی وجوه التأویل) است. این تفسیر یکی از شناخته‌شده‌ترین تفاسیر اهل سنت و نمونه‌ای از تفسیری معتزلی از آیات الهی است که از جنبه ادبی و بلاغی نیز بسیار حائز اهمیت است.

ترجمه‌ای از این تفسیر ارزشمند به قلم آقای مسعود انصاری و با همت انتشارات ققنوس در جامه‌ای زیبا و چشم‌نواز در چهار مجلد منتشر شده است که پیش از هر چیز شایسته است کوشش مترجم محترم و پرتلاش را ارج نهاد و همت والای او را در ترجمه این اثر سترگ ستود و به ناشر و دست‌اندرکاران انتشار آن نیز تبریک گفت.

مترجم ترجمه خود را بر پایه چاپ بیروت (دارالکتاب العربی) به انجام رسانده است. این چاپ به کوشش مصطفی

حسین احمد در چهار مجلد منتشر شده است و نگارنده نیز در نگارش این مقاله به چاپ سوم همین اثر نظر داشته است. این چاپ با بهره‌گیری از چهار شرح و حاشیه منتشر شده است، و مترجم در ترجمه خود، از برگردان این حاشیه‌ها به فارسی خودداری ورزیده و صرفاً به ترجمه متن تفسیر بسنده کرده است.

این حاشیه‌ها عبارتند از:

۱. حاشیه احمد بن منیر با نام الالتصاف که در آنها دیدگاه‌های معتزلی زمخشری مورد مناقشه قرار گرفته است.

۲. حاشیه شیخ محمد علیان مرزوقی که افزون بر اشاراتی به حواشی احمد بن منیر پاره‌ای از مباحث لغوی نیز در آن شرح داده شده است.

۳. شرح شواهد ابیاتی که در تفسیر وارد شده که آن نیز به قلم شیخ محمد علیان مرزوقی است.

۴. تخریج احادیث یادشده در تفسیر کشاف، از ابن حجر عسقلانی.

مترجم در مقدمه خود با اشاره به دشواری‌ها و «هزاران رمز و راز ناگشوده» این تفسیر، «توفیق الهی، ژرف‌نگری، پشتکار و کثرت رجوع به متون بلاغی» را عامل کامیابی خویش و رسیدن به «آستانه گشایش آن» برمی‌شمارد، و می‌افزاید:

این بنده بیش از چهل هزار صفحه را از عربی به فارسی برگردانده‌ام و از اسرار و رموز ترجمه تا اندازه‌ای آگاه هستم؛ به‌ویژه آن که به شرف ترجمه قرآن کریم نیز نایل آمده‌ام که تفسیر کشاف یکی از منابع اصلی آن بود و تفسیر بیضاوی را که چکیده کشاف است در نزد استاد به‌درس خوانده‌ام و بارها این درس را با برخی از دوستان

* مترجم و مدیر تولید مرکز پژوهشی میراث مکتوب



و علاقه‌مندان بازگفته‌ام و چندین ترجمه قرآن کریم را نیز ویرایش کرده‌ام که مجموعه این تجربه در کار این ترجمه دستگیر من بوده است ...

سخن مترجم از تجربه و کارآزمودگی خود، گرچه عامل مهمی در ایجاد اعتماد خواننده به ترجمه و استواردانستن آن به شمار می‌رود — و در عین حال سطح توقع و انتظار او را نیز بالا می‌برد — اما دشواری‌ها و پیچیدگی‌های تفسیر کشف که مترجم نیز به درستی بدان اشاره کرده، پیش از آن که خواننده اهل تحقیق را به داوری درباره این سخن برانگیزد، او را به درنگ و تأملی بیشتر در حاصل تلاش او وا می‌دارد.

افزون بر این، چنین به نظر می‌رسد که مترجم با این سخن خود، چندان نیازی به یادکردی از منابع و روش کار خویش نیز نمی‌بیند و اشاره‌هایی کلی و مبهم را برای خواننده کافی می‌داند. تنها سخن مترجم درباره منابع و روش کارش، به جز آنچه پیش‌تر آمد، این است:

اما درباره متونی که مبنای این ترجمه بوده است، باید عرض کنم که حدود شش متن چاپی و سه تصحیح را مبنای ترجمه قرار دادم، اما باز متوجه شدم که برخی از تصحیح‌ها مشکلاتی و برخی از چاپ‌ها اشکالات فراوانی دارند که این اشکالات را با مراجعه به نسخه‌های دیگر، چندین نسخه از تفسیر بیضاوی و شروح آن، به‌ویژه شرح شیخ‌زاده بر بیضاوی و نیز برخی شروح کشف و در پاره‌ای از موارد با دشواری‌های زیادی رفع کرده‌ام.

گذشته از آن که منظور مترجم از حدود شش متن چاپی و سه تصحیح و نسخه‌های دیگر و... مبهم است، خواننده در سراسر ترجمه جز چند پانویس کوتاه و گاه اشاره‌ای گذرا به مأخذی همچون لغت‌نامه دهخدا با نام مأخذ و اثری روبه‌رو نمی‌شود، و شگفتا که چنین اثری سترگ بی هیچ کتابنامه و نمایه و راهنمایی نیز به پایان می‌رسد، و گویی مترجم ترجیح داده است که ترجمه فارسی این اثر مهم را به روشی که مترجمان ادبیات داستانی در ترجمه قصه و رمان به کار می‌بندند، عرضه کند.

با این حال، آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد، ترجمه دقیق و استوار این تفسیر کهن است که اگر مترجم در آن کامیاب باشد، می‌توان نکات دیگر را نادیده گرفت و از کنار آنها — البته نه به‌سادگی — گذشت؛ زیرا دشواری‌ها و

پیچیدگی‌های چنین تفسیری کافی است تا مترجم را سراپا به عرضه امانت‌دارانه و دقیق متن مشغول دارد و توانش را چنان بفرساید که دیگر نتواند به برخی از وجوهی که می‌توانست ترجمه او را ممتاز سازد، بپردازد.

همین عامل — چنانچه دامنه تساهل و تسامح خویش را فراخ‌تر گیریم — در مواردی که مترجم به ترجمه تحت‌اللفظی و یا مبهم روی آورده، اما به هر روی مقصود و منظور نویسنده را سراسر دگرگون نساخته، شاید بتواند تلاش او را توجیه کند، و مانع از سرگردانی خواننده در وادی فهم معنا شده، بهانه‌ای برای خرده‌گیری به دست او ندهد. البته این سخن بدان معنی نیست که مترجم این‌گونه متون حق دارد عبارت‌های دشوار و پیچیده را نامفهوم و مبهم ترجمه کند؛ بلکه هدف، تبیین اهمیت صحت و درستی ترجمه، به‌ویژه در مورد متون مهم است که لغزش در آن گناهی نابخشودنی است و راه هرگونه توجیه و طفره‌ای نیز بسته و ناگشودنی؛ چرا که گذشته از سلب اعتماد خواننده آگاه، رفته‌رفته مفاهیم و مطالبی را به نام تفسیر قرآن و دیدگاه مفسران و اندیشه‌مندان گذشته وارد نوشته‌ها و مقالاتی می‌کند که بدون آشنایی با اصل این میراث و یا بدون مراجعه به آن، نگاشته شده‌اند.

بر این اساس است که در ترجمه این گونه آثار باید بیش و پیش از هر چیز از شتابزدگی و آسان‌گیری پرهیز کرد، و به جای حدس و گمان و یا اعتماد به نفس کاذب در گشودن رمز و رازهای آن، متون مرتبط و پیشینی را از نظر گذراند تا از درستی ترجمه اطمینان حاصل کرد و با ارجاعات لازم، خواننده را نیز از درستی آن مطمئن ساخت.

از همین رو، در این مقاله کوشش شده است با بررسی گزینه‌های پراکنده از ترجمه و سنجش آن با متن اصلی، به گونه‌ای نسبی زمینه ارزیابی میزان استواری و دقت و امانت در ترجمه فراهم شود. گزینه‌های بررسی‌شده در این جستار در مجموع از حد احتمال بر بیست آیه فراتر نمی‌رود، با این حال گمان می‌رود بتواند خواننده این اثر مهم را از چند و چون میزان استواری ترجمه آگاه سازد.

ناگفته پیداست که در این نمونه‌ها صرفاً لغزش‌های توجیه‌ناپذیر ارائه می‌شود و از ذکر ابهامات و نارسایی‌ها — مگر یکی — دو مورد که در لابه‌لای سخن و به اقتضای مقام مطرح شده است — خودداری می‌گردد:



۱. ذیل آیه ۱، سوره بقره (ج ۱، ص ۴۲ - ۴۳، س ۱۰):
صاحب همین کتاب بابی را در میان آورده تحت عنوان «باب
اسماء السور» که ...

منظور زمخشری از عبارت «صاحب الکتاب» که مترجم محترم
آن را صاحب همین کتاب (یعنی زمخشری) ترجمه کرده،
سیبویه، نحوی نامدار و نویسنده اثر پرآوازه الکتاب است
که زمخشری به طور کلی در آرای نحوی خویش بدو توجه
ویژه‌ای داشته است. «باب اسماء السور» نیز در الکتاب ذیل
بحث غیر منصرف مطرح شده است.^۱

افزون بر این، ادامه ترجمه نیز خالی از اشکال نیست:
«در این بیت «حامیم» به رغم غیر منصرف بودن، اعراب
پذیرفته است.» که ترجمه صحیح آن چنین است: «حامیم
در این بیت معرب و غیر منصرف به کار برده شده است.»
زیرا غیر منصرف بودن منافاتی با معرب بودن ندارد و اسامی
غیر منصرف نیز، طبق احکامی خاص، اعراب می‌پذیرند؛
بنابراین عبارت «به رغم غیر منصرف بودن» خواننده را از معنای
اصلی عبارت دور می‌کند. همچنین عبارت «قرأت سورة»
انزلهای که زمخشری آن را به عنوان مثالی برای باب حکایت
ذکر کرده و خواسته است بگوید که واژه «سورة» با وجودی که
مفعول «قرأت» است اعراب خود را حفظ کرده و منصوب نشده،
چنین ترجمه شده است: «این آیه را چنین قرائت کرده‌اند:
سورة انزلناها!»

۲. ذیل آیه ۱، سوره مائده (ج ۱، ص ۷۴۲، س ۲۱ - ۲۲):
حرم جمع حرام به معنای اموری است که حرام مقرر
شده‌اند.

حُرْم جمع حرام و به معنای «در حال احرام» است. مترجم گویا
واژه «المُحْرَم» را در عبارت عربی «و الحرم جمع حرام و هو
المحرم» (الکشاف، ج ۱، ص ۶۰۱ س ۱۰ - ۱۱) که اسم فاعل از باب
إفعال است، «المُحْرَم» خوانده و آن را «اموری که حرام مقرر
شده‌اند» ترجمه کرده است، و در این میان حتی به عبارت «...
و انتم حُرْم» در آیه و ترجمه‌ای که خود برای آن نوشته است:
«و نباید در حال احرام صید را حلال شمارید» نیز توجهی
نکرده است.

۳. ذیل آیه ۲، سوره مائده (ج ۱، ص ۷۴۳، س ۱۲ - ۱۳):
قلائد جمع قلاده است و قلاده چیزی از قبیل نعل یا دستاویز
و یا پوست درخت و امثال آن است که گوسفند را با آن
می‌بندند؛ و به کسانی «أمو المسجد الحرام» گویند که
آهنگ آن مکان کرده باشند و منظور حج گزاران هستند که
برای به‌جای آوردن عمره به آن جا می‌روند.

الف. قلائد جمع قلاده - به کسر قاف و تخفیف لام -
صحیح است و ضبط آن با تشدید لام گرچه در زبان فارسی
متداول است،^۲ اما دست‌کم در اینجا که سخن از اصل لغت به
زبان تازی است، نمی‌تواند درست باشد.

ب. زمخشری واژه قلائد را با عبارت «و هی ما قلد به الهدی»
(الکشاف، ج ۱، ص ۶۰۱ س ۲۱) توضیح می‌دهد، و این عبارت
یعنی: «و قلائد عبارت است از چیزهایی که به گردن قربانی
آویخته می‌شود» تا آن را نشان‌دار کنند. بنابراین، ترجمه آن
به صورت: «چیزی ... که گوسفند را با آن می‌بندند» ترجمه
صحیحی نیست.

ج. زمخشری سپس به توضیح عبارت «أمین البيت الحرام»
می‌پردازد و می‌نویسد: «وَأَمُّو المسجد الحرام: قاصدوه، و هم
الحجاج و العمار»، و آشکار است که جمله «و هم الحجاج
و العمار» توضیحی است برای بیان مقصود از «قاصدوه»؛
یعنی: «کسانی که آهنگ مسجد الحرام کرده‌اند که عبارت‌اند
از حج گزاران و عمره گزاران». بنابراین، جای شگفتی است
که مترجم این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «و منظور
حج گزاران هستند که برای به‌جای آوردن عمره به آن جا
می‌روند!»

۳. ذیل آیه ۳، سوره مائده (ص ۷۴۶، س ۱ - ۲):
و فصید خونی است که در امعای حیوان از حالت افتاده
باشد؛ آن را می‌شستند و می‌گفتند: حرام نیست.
گذشته از ابهامی که در عبارت «حیوان از حالت افتاده» وجود
دارد، باید پرسید: مگر نه این است که خداوند در این آیه
مؤمنان را از «خوردن مردار و خون» نهی می‌کند پس شستن
خون دیگر در این میان چیست و اساساً چگونه اعراب جاهلی
«خون شسته‌شده» را می‌خوردند؟!

۱. نک: سیبویه، ۱۴۰۸ ق: ۲۵۶/۳ - ۲۵۷.

۲. نک: معین، دکتر محمد، ۱۳۶۴: ۲۷۰۵/۲؛ ذیل



زمخشری با فعل «یشوون» در جمله «کان أهل الجاهلية... یشوونها و یقولون...» (الکشاف، ج ۱، ص ۶۰۳) آشکارا از پختن خون سخن گفته است، و مترجم از شستن آن! خواننده آگاه نیک می‌داند که در روزگار جاهلی پس از زدن رگ حیوان، روده‌های آن حیوان را از خون پر می‌کردند، و سپس آن را می‌پختند و می‌خوردند. خداوند با نزول این آیه، مؤمنان را از خوردن این خون نهی کرده است. ابوالفتوح رازی نیز در تفسیر این آیه می‌نویسد: «سبب نزول آیت آن بود که عرب و بعضی دگر جز ایشان خون در رودگانی کردند و بر آتش نهادندی و بخوردندی، خدای این آیت فرستاد و حرام کرد.»^۲

«ذلکم فسق» نگاشته است: «الاشارة إلى الاستقسام: أو إلى تناول ما حرم علیهم؛ لان المعنى حرم علیکم تناول الميتة و کذا و کذا» (ج ۱، ص ۶۰۴، س ۶-۷). برگردان درست عبارت زمخشری چنین است: «ذلکم» به تقسیم تیرها و یا «خوردن» آنچه بر ایشان حرام شده، اشاره دارد؛ زیرا معنای این بخش از آیه چنین است که «خوردن» مردار و مانند آن بر شما حرام شده است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود واژه «تناول» در این عبارت به معنای «خوردن» است، و نادیده گرفتن معنای این واژه، ترجمه‌ای را پیش روی خواننده نهاده که مقصود زمخشری را سراسر دگرگون ساخته است.

۴. ذیل آیه ۳ سوره مائده (ج ۱، ص ۷۴۶، س ۱۹-۲۰): استقسام به ازلام / تعیین قسمت کردن به تیرهای فال که آن‌ها را در پیاله‌ها می‌گذاشتند. مترجم محترم واژه «قداح» را در عبارت زمخشری: «الاستقسام بالازلام ای بالقداح» (الکشاف، ج ۱، ص ۶۰۴) با واژه «قدح» به معنای «پیاله» یکی پنداشته و از همین روی لغزشی آشکار به ترجمه او راه یافته است. «قداح» جمع «قدح» و «ازلام» جمع «زلم» و هر دو به معنای تیرهای چوبی‌ای است که در جاهلیت برای تفأل یا قرعه و قمار به کار می‌رفته است. تعبیر «القدح المَعْلَى» به معنی «سهم عمده/ بیشترین بهره» نیز از همین جاست؛ میان اعراب جاهلی نوعی قمار به نام «میسر» رایج بوده که با همین تیرهای چوبی (اقداح/ ازلام) انجام می‌شده است؛ به این ترتیب که وقتی شتری را ذبح می‌کردند گوشت آن را براساس نتیجه قمار و به صورتی ناعادلانه تقسیم می‌کردند و کسی که تیر هفتم به او می‌افتاد، به تنهایی بیش از دیگران از گوشت ذبیح سهم می‌برد.

۵. ذیل آیه ۶، سوره مائده (ج ۱، ص ۷۵۵، س ۶-۹): از علی بن ابی طالب روایت شده است که گذر آن بزرگوار بر نوجوانی قریشی افتاد و ملاحظه کرد که در وضوی خویش از حد می‌گذرد، گفت: «وای به حال انسان‌های سختگیر از دوزخ» و چون این سخن را شنیدند، شروع کردند به شستن و پاک کردن.

این عبارت در ترجمه این سخن زمخشری است: «و عن علی رضی الله عنه: أنه أشرف علی فتية من قریش فرأی فی وضوئهم تجوزاً، فقال: ویل للاعقاب من النار، فلما سمعوا جعلوا یغسلونها غسلًا و یدلکونها دلکًا» (الکشاف، ج ۱، ص ۶۱۱). الف. «فتیه» در این عبارت جمع «فتی» و به معنی گروهی از جوانان است، و جمع بودن این واژه از ضمیر متصل «سهم» در «وضوئهم» و پایانه صرفی افعال «سمعوا» و «جعلوا» دانسته می‌شود، و عجب آن که مترجم «فتیه» را به مفرد آن (فتی: جوان) برگردانده و به تبع این اشتباه «وضوئهم» (وضویشان) را نیز به صیغه مفرد معنی کرده اما افعال «سمعوا» و «جعلوا» را، چنان که باید، به صیغه جمع (شنیدند؛ شروع کردند به...) برگردانده و متوجه ناهماهنگی میان ضمائر و شناسه افعال، و مرجع آنها نشده است.

۵. ذیل آیه ۳، سوره مائده (ج ۱، ص ۷۴۷، س ۲-۴): ذلکم اشاره به استقسام یا به هر آن چیزی که «ما حرم علیکم» بر آن دلالت می‌کند، برای این که حرم علیکم مردار و چندین چیز دیگر را هم در بر می‌گیرد. این عبارت، ترجمه عبارتی است که زمخشری آن را در توضیح

ب. «تجوز» در لغت درست عکس معنایی است که مترجم آن را نگاشته است یعنی: کم گذاردن و کوتاهی کردن، نه از حد گذراندن.

۳. ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۰-۱۳۷۵: ۲۳۴/۶.



ج. نگارنده این سطور از فهم عبارت «وای به حال انسان‌های سختگیر از دوزخ» ناتوان است، اما منظور عبارت «ویل للاعقاب من النار» را که در این روایت آمده می‌توان چنین شرح داد: اعقاب جمع عقب و آن به معنی پاشنه یا قوزک پا است؛ یعنی وای بر پاشنه‌های پا که — چون به هنگام وضو شسته نمی‌شوند — در آتش دوزخ خواهند سوخت.^۴

گفتنی است زمخشری در ادامه همین روایت می‌نویسد: «و فی روایة جابر: «ویل للعراقیب»، و مترجم چنین ترجمه کرده است: «و در روایت جابر عبارت «ویل للعراقیب/ وای به حال آنان که راه‌های بس دشوار می‌روند» آمده است» (ص ۷۵۵، س ۱۲ - ۱۳).

این در حالی است که «عراقیب» نیز جمع «عرقوب»، و آن عصبی است که اندکی بالاتر از پاشنه پا قرار دارد.^۵ بنابراین معنای روایت جابر نیز تقریباً همان است که در روایت پیشین بیان شد.

۶. ذیل آیه ۱۰، سوره مائده (ج ۱، ص ۷۵۶ - ۷۵۷):
برخی از قاریان «شنان» را به سکون قرائت کرده‌اند و در متون عربی این قرائت همانندهایی مانند «لیان» دارد.
منظور از «مصدر» در عبارت زمخشری: «ونظیره فی المصادر لیان»، معنای اصطلاحی آن، یعنی «مصدر» و اصل و ریشه لغت، است و نه «متون». ابن منظور به نقل از ابوالهیثم می‌نویسد: «در میان مصدرها به جز لیان، بر وزن فعالن (به فتح فاء و سکون عین) نیامده است.»^۶

۷. ذیل آیه ۱۴۶، سوره انعام (ج ۲، ص ۱۰۴، س ۱ - ۳):
و جز پیه خالص را برای آنان حرام نکرد. شحوم عبارت از پیه‌های نازکی است که امحای حیوان را پوشانده باشد و نیز بخش‌هایی از بدن حیوان که کلاً پیه هستند.
در این آیه از حرمت پیه گاو و گوسفند بر یهودیان سخن به میان آمده و زمخشری پس از اشاره به این نکته از استثنای این حکم سخن می‌گوید، و می‌نویسد: «و ترک البقر و الغنم علی

التحلیل لم یحرم منهما الا الشحوم الخالصة، و هی الثروب و شحوم الکلی» یعنی: گاو و گوسفند را همچون گذشته برای آنان (یهودیان) حلال قرار داد، و تنها پیه‌های خالص، یعنی پیه‌های شکمبه‌ها و پیه‌های کلیه‌ها (قلوه‌ها) را بر آنان حرام کرد.

«الکلی» در عبارت زمخشری جمع «کلیه» است، که مترجم محترم آن را «کلی» (!) خوانده است. افزون بر اینکه در ترجمه دقیقاً مشخص نیست چه چیزی از حکم اصلی استثنا شده است. «امحای حیوان» نیز سهواً «امحای حیوان» نوشته شده است.

۷. ذیل آیه ۷۸ سوره اعراف (ج ۲، ص ۱۶۶، س ۸ - ۹):
و مجثمه نیز که در حدیث از آن نهی شده از آن است و «مجثمه» چارپایی است که دست و پایش را برای پرتاب می‌بندد و جمع می‌کند.

آشکار است که چنین معنایی در مورد واژه «مجثمه» نمی‌تواند درست باشد؛ گذشته از آن که دانسته نیست در این صورت در حدیث از چه چیز نهی شده است.

زمخشری گوید: «و منه المجثمۃ التي جاء النهی عنها، و هی البهیمۃ تربط و تجمع قوائمها لترمی»؛ یعنی: مجثمه جانوری است که آن را ببندند و به سوی آن تیر افکنند [تا آن را بکشند]. ابن اثیر گوید: «این نوع کشتن حیوانات که در حدیث از آن نهی شده، بیشتر در مورد پرندگان و خرگوش‌ها و حیواناتی همانند آنها است.»^۷

۸. ذیل آیه ۳۵ سوره توبه (ج ۲، ص ۳۴۸، س ۷ - ۹):
از عمر بن خطاب روایت کرده‌اند که شخصی از او درباره زمین پرسید که آن را خریده بود. او پاسخ گفت: مالت را که گرفته‌ای نگاه دار و اگر بتوانی خانواده‌ات را در بهترین جای آن مستقر کن...

در این روایت که زمخشری آن را چنین آورده: «و عن عمر رضی الله عنه أن رجلاً سأله عن أرض له باعها فقال: أحرص مالک الذی أخذت، احفر له تحت فراش امرأتک...» (الکشاف، ج ۲،

۴. نک: ابن الاثیر، النهایة فی غریب الحدیث: ۲۶۹/۳.

۵. همو، همان: ۲۲۱.

۶. ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م: ۳۶۸/۱۲؛ ذیل «لوی»

۷. ابن الاثیر، النهایة...: ۲۳۹/۱



ص ۲۶۶)، منظور از «باعها» فروختن زمین است، و نه خریدنش، و عبارت «احفر له تحت فراش امرأتک» — یعنی: «آن مال را (که از فروش زمین به دست آمده) در زیر بستر همسرت (در زیر زمین) پنهان کن» — قرینه‌ای است که آشکارا این سخن را تأیید می‌کند، و بی شک اندکی تأمل و دقت در این عبارت، از راه یافتن چنین لغزشی به ترجمه: «اگر بتوانی خانواده‌ات را در بهترین جای آن مستقر کن»، جلوگیری می‌کرد.

۹. ذیل آیه ۳ سوره شعراء (ج ۳، ص ۲۳۱، س ۱۳ - ۱۵):

و شاید برای دلسوزی باشد، یعنی: من برای تو دل می‌سوزانم که از حسرت و اندوه آن که قومت مسلمان نمی‌شوند، خود را به کشتن بدهی.

زمخشری در تفسیر آیه «لعلک باخع نفسک...» می‌گوید: «و لعل للاشفاق، یعنی أشفق علی نفسک أن تقتلها حسرة» یعنی: «لعل» برای دلسوزی به کار می‌رود؛ یعنی تو [ای محمد] به خودت رحم کن تا خود را از بیم ... به کشتن ندهی.

همان گونه که ملاحظه می‌شود زمخشری در این عبارت از کاربرد «لعل» سخن می‌گوید و بر همین اساس به تفسیر و توضیح آیه می‌پردازد. افزون بر اینکه «أشفق» در این عبارت فعل امر حاضر است، و نه مضارع، و أنت مستتر در تقتلها به پیامبر (ص) باز می‌گردد و ضمیر مفعولی آن (ها) به «نفس».

۱۰. ذیل آیه ۲۳ - ۲۸ سوره قصص (ج ۳، ص ۵۶۰، س ۱۷ - ۱۹):

چنین روایت کرده‌اند که چوپانان بر سر چاه سنگی می‌گذاشتند که هفت نفر ... می‌توانستند آن را در آب فرو برند.

این عبارت در ترجمه «و روی أن الرعایة كانوا يضعون علی رأس البئر حجراً لا یقله إلا سبعة رجال... فأقله وحده» (الکشاف، ج ۳، ص ۴۰۱) آمده است و واژه «لا یقله» و «فأقله» در آن به معنای حمل کردن و برداشتن است؛ یعنی برای بلند کردن آن سنگ [نیروی] هفت مرد نیاز بود ولی او به تنهایی آن را از جا بلند کرد. بنابر این عبارت «آن را در آب فرو برند» ترجمه نادرستی است.

در ادامه، ذیل تفسیر این بخش از آیه (رب إني لما أنزلت إلی من خیر فقیر) که دعای حضرت موسی (ع) به درگاه خداوند پس از یاری رساندن به دختران شعیب است، آمده: «برخی از

مفسران گفته‌اند: از آن روی چنین گفت که سبزی تره به دلیل نازکی درون خود را نیز به نمایش می‌گذارد و او نیز از خدای متعال تنها چیزی برای خوردن درخواست کرد» (ص ۵۶۲، س ۲ - ۱).

عبارت زمخشری در این باره چنین است: «قیل: ذکر ذلک و إن خضرة البقل تتراءى فی بطنه من الهزال، ما سأل الله إلا أكله» (الکشاف، ج ۳، ص ۴۰۲)؛ یعنی: «چنین گفته شده است که موسی از آن رو این سخن را گفت که از شدت لاغری، رنگ سبز گیاهان از [پوست] شکمش نمایان بود، و از خدا جز نان و طعامی که بخورد درخواستی نکرد؛ چه آن که موسی در آن ماجراها از سبزی و گیاهانی که از زمین می‌روید می‌خورد و چنان لاغر و و تکیده شده بود که رنگ آن سبزی و گیاه از پوست شکمش نمایان بود.

امیر مؤمنان (ع) نیز همین سخن را در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه چنین بیان کرده است: «و إن شئت ثبیت بموسی کلیم الله صلی الله علیه وسلم إذ یقول (رب إني لما أنزلت إلی من خیر فقیر) و الله ما سألہ إلا خبزاً یا کله لأنه کان یا کل بقلة الأرض. و لقد کانت خضرة البقل تُرى من شفاف صفاق بطنه لهزأله و تشذب لحمه»: «و اگر خواهی دومین را موسی (ص) مثل آرم که گفت: پروردگارا من به چیزی که برایم فرستی نیازمندم. به خدا، که از او نخواست جز نانی که آن را بخورد که موسی سبزی زمین می‌خورد، چندان که به سبب لاغری تن و تکیدگی گوشت بدن، رنگ آن سبزی از پوست تنگ شکم او نمایان بود».

۱۱. ذیل آیه ۵۳ سوره احزاب (ج ۳، ص ۷۵۴، س ۱۷ - ۱۸):

برای خوراک به آن جا بیاوید و به ظرف نگرید.

انی در (غیر ناظرین اناه) مصدر و به معنای «رسیدن وقت پختن» است، و زمخشری این واژه را در بند بعدی سخن خویش کاملاً توضیح داده است. با این حال چنین به نظر می‌رسد که در ترجمه، این واژه سهواً با «اناء» به معنی ظرف یکی پنداشته شده است.

افزون بر این که آنچه در ترجمه پیرامون این واژه آمده، مبهم است و نیازمند آن بود که مثال‌ها و عبارتهای زمخشری در توضیح این واژه نیز ترجمه شود. مترجم این بخش را چنین ترجمه کرده است:



و می گویند: «غیر ناظرین إناہ أنتم»، مانند «هند زید ضاربتہ ہی» و «انی الطعام» به معنای ادراک آن است و می گویند: «أنسی الطعام إنی» چنان که می گویند «قلاہ قلی» و «بین حمیم آن» [رحمن، ۲۴] و «بالغ إناہ» نیز از آن است. برخی هم گفته اند که «إناہ» به معنای زمان و وقت آن است، یعنی: «غیر ناظرین وقت الطعام و ساعة أكله».

(س ۲۲ - ۲۶).
این که چنین عبارتهایی برای خواننده ناآشنا به زبان تازی چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد و اساساً چه چیزی می‌خواهد بگوید، پرسشی است که نه صرفاً در این بند بلکه در موارد مشابه نیز که همین شیوه در ترجمه به کار گرفته شده، جای طرح دارد، و چه بسا حتی خواننده آشنا به زبان تازی نیز در فهم این گونه عبارات بی‌مراجعه به اصل نیز درماند!

۱۲. ذیل آیه ۵۳ سوره احزاب (ج ۳، ص ۷۵۶، س ۲۱ - ۲۲):
از یکی از فقیهان روایت کرده‌اند که گفته است: اندیشه شوی دوم [از سوی زن] برای مردی که در آستانه مرگ باشد به منزله مرگ است و خدای متعال رسول خدا (ص) را از این امر مصون داشت.

این عبارت در ترجمه این سخن زمخشری است: «و عن بعض الفقهاء أن الزوج الثاني فی هدم الثلاث مما یجری مجری العقوبة؛ فصین رسول الله صلی الله علیه و سلم عما یلاحظ ذلك».

(الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۶)

در توضیح این سخن باید گفت، همان گونه که می‌دانیم بر پایه دستورات قرآن (آیه ۲۳۰ سوره بقره) اگر مردی همسر خود را سه بار طلاق دهد، دیگر نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند، مگر آنکه آن زن ابتدا به ازدواج مردی دیگر درآید و سپس از او طلاق گیرد و آن‌گاه همسر نخستین او، وی را به زنی گیرد. زمخشری می‌گوید: برخی از فقیهان چنین گفته‌اند که این همسر دوم در از میان بردن طلاق سوم (یعنی طلاق که مانع از مراجعت همسر نخست است) به منزله عقوبتی است که برای همسر نخست در نظر گرفته شده است، و او باید برای رسیدن به زنی که وی را سه بار طلاق داده چنین کیفری را تحمل کند، و در این میان پیامبر خدا (ص) از این حکم — با توجه به آیه مورد بحث در سوره احزاب — استثنا شده است.

۱۳. ذیل آیه ۲ سوره یس (ج ۴، ص ۱۰، س ۲):
الحکیم بهره‌مند از حکمت یا این که مانند حی دلیلی است که قرین حکمت سخن می‌گوید و یا این که سخن خدای حکیم و فرزانه است که به صفت متکلم به وصف شده است. زمخشری برای واژه «الحکیم» در آیه «و القرآن الحکیم» سه تفسیر ارائه می‌کند: «ذی الحکمة، أو لأنه دلیل ناطق بالحکمة کالحي، أو لأنه کلام حکیم فوصف بصفة المتکلم به». یعنی: «منظور از حکیم در این آیه، (۱) دارای حکمت است، (۲) دلیل و راهنمایی است که مانند فرد زنده به حکمت سخن می‌گوید، (۳) کلام حکیم است که به صفت گوینده آن کلام — که حکیم است — توصیف شده است». بنابراین باید گفت معنای دوم و سوم واژه حکیم در عبارت مترجم به درستی ترجمه نشده است.

۱۴. ذیل آیه ۲۹ سوره دخان (ج ۴، ص ۳۴۲، س ۲۳ - ۲۴):
«أيا شجر الخابور ما لک مورقا / کأنک لم تجزع علی ابن طریف ... گویی برای علی بن طریف سوگوار نیستی».
«علی» در این بیت حرف جر و متعلق به «لم تجزع» است، یعنی: گویی بر «ابن طریف» ناله نکردی، و ترجمه آن به «علی بن طریف» لغزشی آشکار است.

۱۵. ذیل آیه ۱۴ سوره جاثیه (ج ۴، ص ۳۵۶، س ۱۱ - ۱۲):
برخی از مفسران هم گفته‌اند که درباره عمر نازل شده و مردی از قبیله غفار ضربه‌ای به او زد و می‌خواست او را دستگیر کند. از سعید بن مسیب روایت کرده‌اند که گفته است: نزد عمر بن خطاب بودیم که قاری ای این آیه را خواند و عمر گفت: کاری را که عمر کرد برایش کفایت می‌کند.

این عبارت در ترجمه این سخن زمخشری است: «و قيل نزولها فی عمر رضی الله عنه و قد شتمه رجل من غفار فهم أن یبطش به. و عن سعید بن المسیب: کنا بین یدی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقرأ قارئ هذه الآية فقال عمر: لیجزی عمر بما صنع».

الف. شتم به معنای دشنام‌دادن است، نه ضربه زدن؛ بطش هم به معنای حمله‌ور شدن و انتقام گرفتن است، نه دستگیر کردن. بنابراین ترجمه صحیح بخش نخست چنین است: «مردی از



منابع:

- ابن الاثير، _____، النهاية في غريب الحديث والاثر، تحقيق احمد الزاوي و محمد محمد الطناحي، بيروت: المكتبة العلمية.
- ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۰-۱۳۷۵؛ روض الجنان و روح الجنان، به كوشش محمدجعفر ياحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد: بنياد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سيوييه، ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸م؛ الكتاب، تحقيق و شرح عبدالسلام محمدهارون، ط ۳، قاهره: مكتبة الخانجي.
- شهيدی، سيدجعفر، ۱۳۷۴؛ ترجمه نهج البلاغه (خطبه‌ها، نامه‌ها و كلمات قصار امام علي بن ابي طالب - عليه السلام -)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- معين، محمد، ۱۳۶۴؛ فرهنگ فارسی، چاپ هفتم، تهران: اميرکبير.
- _____، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸م؛ لسان العرب، بيروت: دار احياء التراث العربي.

غفار او را دشنام داد و عمر خواست که بر او حمله برد و از او انتقام کشد».

ب. عبارت «ليجزى عمر بما صنع» يعنى: «تا خدا عمر را به آنچه کرده است، سزا دهد». در اين عبارت فاعل «ليجزى» ضمير مستتر است که به الله باز می‌گردد و مفعول آن عمر است، و چنانچه اين سخن عمر جايزين عبارت مورد نظر در آيه شود (ليجزى قوماً بما كانوا يكسبون)، درستی اين ترجمه دانسته خواهد شد.

در پايان گفتنی است درباره ضرورت و اهميت ترجمه متون كههن، اعم از متون تفسيري، عرفاني، فلسفي و... گرچه دیدگاه‌های متفاوتی مطرح است، اما نگارنده با تأکید بر لزوم ترجمه این گونه متون، یادآوری می‌کند که اگر نتوان ترجمه‌ای استوار و آراسته و پاکیزه از چنین متن‌هایی به دست داد، بهتر است بهره‌گیری از آنها را به برخورداري از دانش عربي و آشنایی عمیق با موضوعات و اصطلاحات مرتبط مشروط دانست و گفت: درک نادرست سخن پیشینیان بدتر از ناآگاهی از سخن آنان است.

